

در حاشیه مانیفست گنجی

از جمهوری اسلامی تا جمهوری غیر اسلامی

محمد آسنگران asangaran@aol.com

کسی که گنجی را بشناسد میدانند که او از اوایل انقلاب ۵۷ تا مقطع نوشتن مانیفستش از مدافعین سرسخت نظام "عادل" جمهوری اسلامی بوده است. و در چند سال گذشته او یکی از اصلاح طلبان مدافع رژیم بوده و در طول ۲۳ سال عمر این رژیم یک لحظه از دفاع جانانه اش برای استقرار، تحکیم، و ادامه عمر آن از پای ننشسته است. او در پستهای حساسی در طول حیات جمهوری اسلامی مسئولیت داشته و برای ادامه عمر این رژیم هر کاری که توانسته انجام داده است. اما ایشان امروز جمهوری خواه شده و نوشته است که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. او دو سال پیش در کنفرانس برلین اعلام کرد: "به اعتقاد من جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است." ما همان موقع در مقابل او اعلام کردیم که جمهوری اسلامی رفتنی است باید آن را سرنگون کرد. گفتیم جمهوری اسلامی باید برود. این حکم مردم معترض ایران است.

حال بعد از دو سال گنجی در زندان همین رژیمی که قرار بود اصلاحش کند، به این نتیجه رسیده است که جمهوری اسلامی با دمکراسی و آزادی در تناقض است و جمهوری تمام عیار باید جانشین آن گردد. اگر مانیفست او را در همین چهار چوب مورد نظرش در نظر بگیریم به این معنی است که او بالاخره زنگ خطر را جدی گرفته است. راه دیگری را پیش روی خود و همفکرانش قرار داده است. وی اما از نوشتن مانیفست جمهوری خواهی هدف خاصی را تعقیب میکند.

اگر کسی بخواهد مانیفست گنجی را مورد بررسی قرار دهد اول و قبل از هرچیز باید بداند چرا و تحت چه شرایطی گنجی به این نتایج رسیده است؟ و دوم اینکه اهداف او چیست ایستگاه مورد نظر او کجا است؟ باید دید که گنجی به چه منظوری این مانیفست را نوشته است. و بالاخره آیا سناریوی مورد نظر ایشان امکان و زمینه عملی شدن دارد یا نه؟ در غیر اینصورت در میان مجموعه ای از مسایل بیربط و با ربط اصل موضوع گم و یا کمرنگ میشود. قبل از هر چیز لازم است به این موضوع پردازیم که چه عواملی باعث شده آمد که خط امامیها و مدافعین سرسخت رژیم جمهوری خواه شوند و بقای رژیم اسلامی را به لقایش ببخشند.

قدرتی که خط امامی ها را جمهوریخواه میکند

ساده لوحی خواهد بود اگر کسی فکر کند که گنجی و همفکرانش در نتیجه غور و تفحص اصلاح طلب و بالاخره جمهوری خواه شده اند.

اگر اینها میتوانستند مثل سالهای ۶۰ و ۶۷ قتل عام کنند و نظامشان را داشته باشند قطعاً آن کار را میکردند.

مشکل آنها این است که تعادل قوا تغییر کرده است نه جمهوری اسلامی توان قبلی را دارد و نه مردم شرایط و قوانین رژیم را پذیرا هستند. مردم تصمیمشان را گرفته اند. این رژیم را نمیخواهند. برای به زیر کشیدن آن به میدان آمده اند.

بعضی از سران حکومت هم آشکارا میگویند که "متلاشی شدن جمهوری اسلامی دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد."

گنجی هم از زوایای معینی به یک سری از واقعیات جامعه ایران از جمله نارضایتی زنان، جوانان، و دیگر شهروندان ایران اشاره کرده است گفته است که چگونه با قوانین اسلام و جمهوری اسلامی در تعارض میباشند.

اما سوال این است چرا گنجی و تعدادی دیگر از مدافعین سر سخت جمهوری اسلامی و رهروان ایدولوژی خمینی امروز به این نتیجه رسیده اند؟ مگر این بیحقوقیها را در تمام طول عمر این رژیم ندیده بودند؟ مگر اینها خودشان در اجرای قوانین اسلامی پیشقدم نبودند، مگر گنجی و همفکرانش بعد از سالها سرکوب تحت فشار همین جنبشهای اجتماعی که در مقابل جمهوری اسلامی و قوانینش قد علم کرده بودند، به این نتیجه نرسیدند که باید حکومت را از درون اصلاح کنند. مگر خیل شکست خوردگان را هم به دنبال خود نکشیدند. مگر بسیاری از خیل روشنفکران ملی- اسلامی از کانون نویسندگان داخل و خارج را با خود به تعظیم آخوند خندان نبردند. مگر نگفتند که این بار فرصتی را بدست آورده اند که دوول غربی را هم قانع کنند و جمهوری اسلامی را از انزوای بین المللی نجات میدهند. پس چه اتفاقی باید افتاده باشد که گنجی مانیفست اش را با این که در زندان بسر میبرد این چنین در نقد جمهوری اسلامی نوشته و میخواهد از آن عبور کند؟ جواب ساده است همان جنبشی که سالهای گذشته اینها را اصلاح طلب کرد امروز با اردنگی بخشی از اینها را جمهوریخواه میکند.

کسانی که خود مبتکر ساختن پایه های همین رژیم بوده اند، کسانی که سرب داغ گلوی مخالفین میریختند، کسانی که جوخه های دار بر پا کرده بودند، کسانی که دانشگاهها را به خون کشیدند، اصلاح طلب و بالاخره امروز جمهوری خواه میشوند. از گنجی و حجاریان گرفته تا سروش و مهاجرانی و خاتمی و خلخالی چند سال پیش ناچار به این شدند که برای حفظ ارکان نظامشان اصلاح رژیم خونخوار خود ساخته را پیش بکشند. اما مانیفست گنجی بر خلاف مانیفستهای قبلی در دوران مرحوم دوم خرداد است. اینبار عبور از کل رژیم است. عبور از حکومت اسلامی است. عبور از دوم خرداد است.

اگر نمونه گنجی قرار است چیزی را ثابت کند ریزش جمهوری اسلامی از درون را به همگان نشان میدهد. فشار جنبشهای اجتماعی مخالف حکومت چنان خرد کننده است که سیر فروپاشی و زوال رژیم را از این به بعد صد چندان سرعت میبخشد. این اتفاق که یکی از متفکرین جمهوری اسلامی که خودش یکی از سازندگان این دستگاه جنایت بوده، امروز قربانی آن شده است، اتفاق تازه ای در تاریخ نیست ازدهایی که اینها پرورش دادند طبیعی است که مثل مار ضحاک به خوردن دوروبریها هم بپردازد.

حکومت‌های مستبد در تاریخ بشر بارها این پروسه را طی کرده اند. اما گنجی که تا این حد از موجودی که خود یکی از معمارانش بوده فاصله میگیرد به این دلیل است، که دیگر امیدی به نگهداری آن نیست. امکان بقا برای آن متصور نیست. امروز برخلاف سالهای قبل ناامیدی و سرگردانی از سرو روی رهبران و پادوهایشان در داخل و خارج کشور قابل مشاهده است. تصویری که امروز میبینیم چند سال پیش هم قابل پیشبینی بود. حزب کمونیست کارگری و مشخصاً منصور حکمت آنرا سیاه روی سفید نوشت.

ما گفتیم و نوشتیم این صف در حال هزیمت و متفرق شدن است. این صف بی روحیه چندسال پیش درسخرانیها و نوشته هایشان غرق سرمستی و پیروزی بودند. اما کوتاه بینی و ماهیت سنتی و ارتجاعیشان اجازه نمیداد که شرایط امروز را پیش بینی کنند.

چیزی که گنجی و هوراکشان اطرافش متوجه نیستند اینست که امروز دیگر برای جمهوری خواه شدن دیر است. اینها با وجود اینکه قدم به قدم پس رانده میشوند، باز هم آخرین حرفهایشان که از روی تحمیل، مجبور به اعتراف به آن شده اند، نیز از جنبش مشروطه در صد سال قبل ایران هم عقب تر است. به این معنا با ارفاق میتوان گفت که گنجی صد سالی از مردم ایران عقب تر است. اما با این حال طیفی از اصلاح طلبان و توده ای اکثریتیها او را تندرو قلمداد میکنند. راه توده و فرخ نگهدار و او را سرزنش میکنند که نباید تند روی کند و ناسازگاری اسلام و دمکراسی را پیش بکشد. چنانچه میبینیم اینها حتی از پاسدار قدیمی و ژورنالیست امروزی مثل گنجی هم عقبترند.

تکلیف اینها روشن است. اگر به فرض محال فردا همین گنجی و یا سیاستهای او اجرا شود همین توده ای اکثریتیها زیر چتر دمکراسی او هم میخزند. نه تنها این بلکه هر کس دیگر و سیاست دیگری بجز کمونیستها در ایران قدرتی داشته باشد فرخ نگهدار و سازمانش به دنبال توده ایها و روشنفکران دو خردادی دنبال کاسه لیبی خواهند رفت. عمر اینها به عنون یک جریان به عمر جمهوری اسلامی گره خورده است. به همین دلیل هم با چنگ و دندان میخواهند آنرا قابل تحمل و حفظ کنند. اینها زیر عبای آخوند یا شنل سلطنت جایی میخواهند. خودشان کاره ای نبوده اند و نیستند. بنا بر این نباید جدیشان گرفت.

چند سال پیش هنگامی که دو خردادیها در جشن شادی و پایکوبی پیرویشان در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری بسر میبردند. هنگامی که جناح راست مشغول شمارش تلفات و بررسی خیانت خودیهایش بود. هنگامی که هر دو جناح همدیگر را به پشت کردن به اهداف مشترکشان متهم میکردند. ما اعلام کردیم که مردم به اینها رای ندادند. مردم این رژیم را در کلیت خود نمیخواهند. هر دو جناح آن باید سایه شومشان را از سر مردم کم کنند. ما گفتیم و تکرار کردیم که این رژیم راه نجاتی ندارد باید برود.

اما دنبالچه های جمهوری اسلامی در داخل و خارج، از اقتصاد دانشان رئیس دانا تا ادیشان دولت آبادی و از سیاسی کارشان توده ای و اکثریتیها و همه خیل ملی مذهبیها و کسانی که با تیپا از حکومت و جوار حکومت بیرونشان انداخته بودند گفتند مشکل مردم انحصار طلبی بخشی از رژیم است نه کل آن، و همه اینها دست بکار مهندسی افکار عمومی شدند که شاید مردم را در این ایستگاه متوقف کنند. اینها میخواستند مردم را سرگرم اصلاح رژیم از درون کنند.

اما مردم راه دیگری را رفتند. به مرور نیروهای سرنگونی طلب در میان مردم جا باز کردند و توجه ها به آنها بیشتر شد. چپ و در راس آن حزب کمونیست کارگری با قدرت غیر قابل باوری مطرح شد. عبور از دوم خرداد و کل دم و دستگاه رژیم ابعاد توده ای یافت. در میان مدافعین رژیم عقلای قومشان به آمارگیری و نظر سنجی روی آوردند که درجه نفوذ جناحین رژیم را به خورد مردم بدهند، که شاید این راهی برای ترساندن رقیب و تشویق مردم به تماشای بازی قدرت از بالا باشد. اما جنبش سلبی به همه مظاهر اسلامی و حکومتی تا کنون "نه" گفته است و این "نه" گفتن روز به روز گسترش و عمق بیشتری پیدا میکند. اکنون مردم آلترناتیو مورد نظر خود را میخواهند به جلو صحنه بیاورند. این آلترناتیو هست مردم دارند به آن چنگ میاندازند. مشغول انتخابش هستند. آنچه از هم اکنون مسلم و عیان است مردم هیچ بخشی از جمهوری اسلامی چه مشروطه اسلامیش و چه جمهوری

خواه پرت شده از درون این حکومت را نمیپذیرند.

مردم چه اجباری دارند که از درون این خیل قاتل و سرکوبگر انتخاب کنند. چه دلیلی دارد که مردم حرف گنجیها و نهضت آزادیها و توده ای اکثریتها را تندرو یا پس روشن را قبول کنند. واقعیت این است که این اتفاقات قدمهای سیر فروپاشی جمهوری اسلامی است، نه هیچ چیز دیگر.

نگرانی کسانی که از نقد گنجی به اسلام و ناسازگاریش با دموکراسی رنجیده اند قابل درک است، زیرا اینها عمری در این راه و برای اثبات آن تلاش کرده اند. اکنون یکی از قهرمانانشان بر میگردد و چیزی خلاف آنها میگوید طبیعی است که باید نگران باشند.

اینها هنوز خود را چپ مینامند البته (چپ جمهوری اسلامی) ولی یک نفر راست که تا دیروز اینها را هدایت میکرد امروز چپ تر از آنها حرف میزند. حقیقت این است که این طیف در حالتی آچمز گیر افتاده اند. حالا دیگر مقالات متعددهشان در مدح و ثنای اسلام و جمهوری اسلامی حتی در میان پاسدارژورنالیهستها هم ارج و قربی ندارد. برای مثال محمدرضا شالگونی که خود را چپ تر از توده ایها می داند و کلی تحقیق و تفحص کرد که اسلام و دموکراسی را باهم همخوان کند و حرف ما چپها را نپذیرفت حالا در مقابل راستی چون گنجی چه میتواند بگوید.

مدتها است که می بینیم و میخوانیم متفکران و استراتژیستهای همان مرحوم دوم خرداد یکی بعد از دیگری به شکست کل این رژیم و اصلاح طلبانش اعتراف میکنند. آخرینشان گنجی است که از بقیه پیشی گرفته و اعلام کرده است باید طرحهای قبلی سروش و حجاریان را فراموش کرد امیدی به اینها نیست. راه دیگری باید رفت در غیر این صورت همه چیز از کنترل خارج میشود. راه نجات و سنگر بندی در چهار چوب جمهوری اسلامی را رد میکند. زیرا تشخیص داده است مردم را در این چهار چوب نمیتوان نگهداشت.

خاکریز بعدی گنجی کجاست؟

گنجی این واقعیات را میبیند و سعی میکند که خاکریز را در جایی که میخواهد مستحکم کند. گنجی عقب نشسته است که از شکست قطعی جلوگیری کند. او قبلاً هنگامی که مطالبات سیل آسای مردم را قابل کنترل میدانست چنین نوشت: " **مطبوعات مستقل به عنوان حوضچه ای میان دولت و مردم حایل میشوند تا سیل مطالبات به صورت ویرانگر عمل نمایند. بستن مطبوعات، آن جنبش را رادیکالیزه خواهد کرد. تنها راه حفظ و دوام نظام جمهوری اسلامی، انجام اصلاحات ساختاری و تن دادن به مطالبات مردم است.**" اکنون خودش ازغان میکند که این حوضچه ها حتی جویبارها را هم کنترل نکرد و آنها را آب برد.

اما سوال این است آیا خاکریز اخیر گنجی میتواند مانع پیشروی بیشتر مردم بشود. و مهمتر از همه مانع یک انقلاب اجتماعی در ایران گردد. انقلابی که نه فقط رژیم اسلامی و آثار آنها را پاک و محو خواهد کرد، بلکه سرنگونی رژیم تنها لحظات اول تغییر و تحولات عمیق اجتماعی در ایران است.؟ آیا مانیفست اخیرش سرنوشت همان "حوضچه های مطبوعات" را پیدا نخواهد کرد که قرار بود "حایل میان دولت و مردم باشند تا سیل مطالبات ویرانگر عمل نمایند.؟"

حقیقت این است که هیچ قدرتی توان نگهداری و حفظ این رژیم را ندارد. اینرا بخشی از حکومتیها و طرفداران

پروپاقرص جمهوری اسلامی دریافتند. و گنجی امروز اینرا به وضوح بیان میکند. علاوه بر بخش خرفت جمهوری اسلامی که مرتب بر طبل سرکوب میکوبد، عقلای قومشان در داخل و خارج به این نتیجه رسیده اند حال که نمیشود این رژیم را نگاه داشت و مردم از دوم خرداد هم عبور کرده اند چه راه دیگری هست که مردم را در نیمه راه متوقف کنند؟! مانیفست گنجی جوابی به این سوال است.

او میخواهد خاکریز بعدی را در خارج حکومت بنا کند. میخواهد آلترناتیوی را به دوستانش نشان دهد که مورد قبول دوول غربی و اپوزیسیون راست پروغرب هم باشد. اما این اتفاقات فقط لحظاتی از پروسه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تقابلهای بعد از این رژیم است. و سر نوشت همان حوضچه ها را پیدا میکند که قبلاً به آن اشاره کردم.

در بهترین حالت و نهایتاً اینها دنباله های راست پروغرب خواهند شد. تلاش مشترک هر دو این است که از بالای سر مردم حکومت را تغییر دهند. و جابجایی قدرت طوری اتفاق بیفتد که مردم به میدان نیایند و دستگاههای سرکوب دست نخورده تحویل حکومت آینده داده شود. و در یک رفراندوم کذایی مردم را ساکت کرده و به خانه بفرستند. هدف اینها از "انقلاب خشونت است" "انقلاب بدرد مردم ایران نمیخورد"، "نافرمانی مدنی"، "رفراندوم"، "مجلس موسسان"، و "دولت موقت"، سناریویی است که اینها برای دست به دست کردن قدرت از بالای سر مردم در سر میپروراندند.

اما اینها یک فاکتور اساسی و تعیین کننده را میخواهند قلم بگیرند و آن جنبش حق طلب و متوقعی است که به میدان آمده و مهمتر از آن یک حزب قوی و کمونیست که اکنون در صحنه سیاست ایران موجود است و این فاکتور تعیین کننده تمام نقشه های اینها را مثل کنفرانس برلین نقش بر آب میکند. تفسیر و سناریوی اینها سناریوی شکست خردگان است. جنبش اجتماعی که اینها را به این روز انداخته است طرحهایشان را جدی نخواهد گرفت.

این تفسیر ها اساساً از زبان کسانی جاری میشود که خودشان هم کم و بیش یا پروسه و سرنوشت گنجی و امثالهم را تجربه کرده اند، ویا همان هدفی را دنبال میکنند که گنجی و همراهان او به دنبال آن هستند. کسانی که دوست دارند این تفسیر در جامعه پذیرفته شود تنها به خاطر توطئه گری و سازشکاریشان نیست، بلکه خودشان بخشی از یک جنبش وسیع ترند که گنجی و خاتمی و کل جمهوری اسلامی هم بخشی از آن میباشند. اینها سنتهای مختلف بر آمده از جنبش ملی اسلامی هستند. اینها از یک جنبش واحدند. تعارضاتشان با هم بر سر شریک شدن و سهم شدن در قدرت است. و رفتن جمهوری اسلامی نیز به معنی رفتن همه اینهاست. به همین دلیل هم بخشی از حکومت را انحصارگر مینامند. زیرا قدرت و سهم بری از آن را با این بخش معترض نمیخواهند مساوی تقسیم کنند و اساساً حکومت کردن را منحصر به خود میدانند. من در جواب این تئوری گنجی بهنگام هیاهو بر سر کنفرانس برلین نوشتم:

" تئوریهایی دوم خرداد(جمهوری خواه شده امروز) برای مقابله با تعرض و رادیکالیسم جنبش سرنگونی طلبی مردم علیه حاکمیت جمهوری اسلامی به ساختن حوضچه مشغولند، اما این حوضچه ها فقط میتوانند برای مهار کردن جویبارهای کوچک ثمر بخش باشند. در جریان قیام ۵۷ بازرگان گفته بود: "ما باران میخواستیم سیل آمد". نتیجه حوضچه های دوم خرداد هم چنین سرنوشتی خواهند داشت. اما یک تفاوت اصلی هست و آن وجود یک حزب کمونیستی، رادیکال، و سازمانیافته و با برنامه میباشد، که در سال ۵۷ مردم انقلابی این

ابزار تعیین کننده را نداشتند. دلیل شکست انقلاب هم اساساً در غیاب چنین حزبی بود. کودنی خیل "جنبش" ملی- "اسلامی" اگر چه سابقه تاریخی دارد اما آنها مشام قویبی دارند. بو میکشند بوی سرنگونی جمهوری اسلامی را متوجه شده اند. البته اکنون دیگر همه سران ریزو درشت رژیم صدای ناقوس مرگشان را شنیده اند و هر روز به همدیگر هشدار میدهند که کشتی نظام اگر سوراخ شود همه سرنشینان آن غرق میشوند. این واقعی است اما راه گریزی نیست." (از کتاب وقایع و حقایق کنفرانس برلین آوریل ۲۰۰۱)

آینده چه خواهد شد؟

بازار سیاست در بین جناحهای رژیم بازی تقلاهای بیهوده برای نجات رژیم در حال ریزش اسلامی است. جفتک پراکنیهای جناح راست در رابطه با اختیارات بیشتر رئیس جمهورشان، زدن بر طبل جنگ و سرکوب مردم، نقادیهای جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی از اوضاع و بالاخره مانیفست گنجی همه و همه صداهای گوشخراش مشتی فاشیست و تروریست اسلامی است که دنیا ابداً بر وفق مرادشان نیست و تاریخ مصرفشان سالهاست که بسر آمده است. مردم ایران مصمم اند که این رژیم را با همه اعوان و انصارش به زیر بکشند. همه این جنابان باید قبل از هر چیز در دادگاهها حاضر شوند و قبل از هر چیز محاکمه شوند.

در ایران یک انقلاب اجتماعی، یک رنسانس فرهنگی عمیق در جریان است. هیچ تقلای دیگری از نوع دست و پا زدن آخر خاتمی و یا فراتر رفتنهایی از نوع گنجی نمیتواند در مقابل آن بایستد. اوضاع خرابتر از اینهاست و بهتر است بقول منصور حکمت آخوند و ولتر پاسدار و هر آنکسی که از فردا میترسد، به ما متوسل شود. ما که نماینده رادیکال همه خواستهای مردم ایرانیم، ما که مدافع جدی همه تغییرات رادیکال و انسانی در ایران هستیم. ما که در عین حال مخالف حکم اعدام و شکنجه ایم و میتوانیم در حکومت آتی خودمان تضمین کنیم که دادگاهها کاملاً با رعایت حقوق مجرمین و بدون وحشت از شکنجه و حکم اعدام، به جرائم همه دست اندرکاران و سازندگان این تاریخ بیست و سه سال وحشت و جنایت و ترور رسیدگی خواهند کرد. آن هنگام توده ای و اکثریتی و طیف خارج حکومت جریان ملی مذهبی نیز باید عرق شرم بریزند، که چگونه با زیر پا گذاشتن حداقل معیارها و استانداردهای حقوق انسانی هر روز به سازی از اینها رقصیدند و هر روز عصای دست بخشی از حکومت شدند. بر جنایات غیر قابل تصور اینها چشم بستند و سعی کردند خاک در چشم مردم بپاشند. در یک کلام شریک جرم همه این جنایاتی شدند که بشریت به عمق و وسعت آن خواهد گریست.

صف ما در مقابل همه اینها فقط باید به جلو حرکت کند. و با هر قدم عقب نشینی اینها ما باید ده قدم پیش برویم. ما باید تعجیل کنیم صف دشمن در هم ریخته تر از آنچه است که به بیرون درز میکند. اینبار دیگر نوبت ما کارگرا، زنان، جوانان است. اینبار ما خیل گرسنگان، آزادیخواهان، و همه آن کسانی که حاکمین فقط با زندان و شکنجه و اعدام جواب خواسته هایمان را داده اند. به اینها فرصت نمیدهیم و برای اولین بار حکومتی را در ایران سر کار می آوریم که رفاه، امنیت، آزادی و انسانیت و برابری در سر لوحه قوانین اش نوشته شده است.

محمد آسنگران

۳۰ سپتامبر ۲۰۰۲

